

Cultural Resistance: With Special References to Selected Native American Novels

Sajjad Gheytasi, Assistant Professor, English Literature Department, Payame Noor University, Ilam, Iran. Email: sajjadgheytasi2@pnu.ac.ir

Abstract

In the present article, cultural resistance signifies strategies that communities or individuals make in order to preserve and strengthen their culture in the face of hegemonic culture. In this regard, specific novels—Almanac of the Dead, The Round House, Ceremony, and Tracks—from Native American authors are selected and analyzed. The characters of these novels resist the dominant culture, using counter-discourses to dismantle the hegemonic discourse. Instead of simply accepting the dominant discourse, the inferior culture tries to articulate new meanings and stabilize them around the nodal point of their culture. The characters, analyzed in this study, remember the residual elements that question and negate the dominant discourse and use them to create faultlines that ultimately deconstruct the nodal points of the hegemonic discourse. Accordingly, the current research aims to develop and apply a specific strategy for resistance, using analytical-descriptive method and discourse construction theory. Moreover, the findings of the research indicate that the studied novels follow a specific pattern for resistance that can be used by other cultures under the pressure of the hegemonic discourse.

Key Words

Nodal Point, Cultural Resistance, Hegemonic Discourse, Native Americans.

مقاومت فرهنگی

(با نگاهی ویژه به رمان‌هایی منتخب از بومیان آمریکا)

سجاد قیطاسی^۱

چکیده

در این تحقیق، مقاومت فرهنگی نشان‌دهنده استراتژی است که جوامع یا افراد به منظور حفظ و تقویت فرهنگ خود در مواجهه با فرهنگ هژمون به کار می‌گیرند. در این راستا، رمان‌هایی منتخب از نویسندگان بومی آمریکا انتخاب و تحلیل می‌شوند. شخصیت‌های این رمان‌ها با استفاده از ضدگفتمان‌هایی که هدفشان نفی، مقاومت و تعلیق گفتمان هژمون است، در برابر گره‌گاه‌های (دال) مرکزی فرهنگ غالب مقاومت می‌کنند. فرهنگ فرودست به جای پذیرش ترانه‌های فولکلور، سعی در مفصل‌بندی معناهای جدید و تثبیت نسبی آن‌ها، حول دال مرکزی فرهنگ خود دارند. شخصیت‌هایی که در این مطالعه تحلیل شده، عناصر باقی‌مانده‌ای که گفتمان مسلط را زیر سؤال برده و نفی کرده‌اند، به یاد می‌آورند و از آن‌ها برای ایجاد گسست استفاده می‌کنند و در نهایت، گره‌گاه‌های گفتمان هژمون را واسازی می‌کنند. براساس این مهم، پژوهش حاضر با هدف برساخت استراتژی مقاومت فرهنگی، با روش تحلیلی توصیفی و تکیه بر رویکرد برساخت گفتمان، درصدد تحلیل عناصر فرهنگ بومیان آمریکا می‌باشد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که رمان‌های مورد بررسی از الگویی خاص برای مقاومت پیروی می‌کنند که می‌تواند مورد استفاده سایر فرهنگ‌های تحت فشار گفتمان هژمون قرار گیرد.

واژگان کلیدی

بومیان آمریکا، گفتمان هژمون، مقاومت فرهنگی.

«هرگز در هیچ کجای قاره‌ی آمریکا دولتی قانونی توسط اروپایی‌ها تشکیل نشده است. نه با هیچ تعریفی، حتی با تعاریف و قوانین خود اروپایی‌ها. زیرا هیچ حکومت قانونی نمی‌تواند در زمین‌های دزدیده شده ایجاد شود» (Silko, 1991: 128)

مقدمه

جامعه‌ی آمریکا به یک جامعه‌ی چند فرهنگی تبدیل شده است که در آن هر گروهی به حفظ ریشه‌های قومی خود در خاک آمریکا ادامه می‌دهد. هدف از این مطالعه (از طریق بررسی چهار نمونه از تولیدات ادبی نویسندگان بومی آمریکا) این است که فرهنگ‌ها، به‌ویژه فرهنگ بومیان آمریکا، علی‌رغم فشار شدید گفتمان هژمون سفیدپوستان، پابرجا و زنده مانده است. به‌علاوه، تلاش نویسنده بر آن خواهد بود تا نشان دهد چگونه این رمان‌ها از استراتژی واحدی برای مقاومت فرهنگی استفاده می‌کنند.

یکی از چالش‌های مهمی که فرهنگ‌های فرودست^۱ در سراسر جهان با آن مواجه هستند، اینکه چگونه نسل جوان با هویت اجدادی خود ارتباط برقرار کند و به هنجارهای فرهنگ غالب پاسخ دهد. مطالعه‌ی رمان‌های نوشته‌شده توسط نویسندگان بومی آمریکا به خوانندگان کمک می‌کند تا درک کنند، جست‌وجوی هویت و یافتن راهبردهای پاسخ به کدهای فرهنگی مختلف منحصر به فرهنگ آن‌ها نیست. از این رو، دانستن این نکته بسیار مهم است که آن‌ها چگونه به سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی، سرکوب هژمونیک و انقیاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاسخ داده‌اند.

در طول چند دهه‌ی گذشته، منتقدانی که در مورد گروه‌های قومی یا اقلیت‌های خاص نوشته و سخن گفته‌اند، نظریه‌های مقاومت و بقا را در دوران (پسا) استعمار گسترش داده‌اند؛ برای مثال، جرال ویزنور بر اهمیت «بقا» در فرهنگ بومیان آمریکا برای ترویج آشتی اضداد تأکید کرده است. از منظر ویزنور، علاقه‌ او به آشتی دادن اضداد، مانند ترکیب طبیعی و فراطبیعی، همان‌طور که در رمان‌های «مراسم»^۲، «ردپاها»^۳، «سالنامه‌ی مردگان»^۴ و «خانه‌گرد»^۵ دیده می‌شود، از سیستم اعتقادی قبیله‌ای بومیان نشأت می‌گیرد. از نظر ایشان، تجربه‌ی بیان‌شده در فرهنگ قبیله‌ای حذف یا نابودی کامل چیزی

1. Subaltern Cultures
2. Ceremony
3. Tracks
4. Almanac of the Dead
5. The Round House

نیست؛ بلکه ایجاد یک نوع تعادل می‌باشد (Bowers et al. 1981: 43-44). از منظر «جیوتی میشر» رمان‌های سیلکو، ضدگفتمان‌هایی را ارائه می‌کنند که در برابر فرهنگ مسلط مقاومت و آن را نفی می‌کنند و سرانجام در تعلیق قرار می‌دهند (Mishra, 2013: 160). در همین راستا، بریندا بوز استراتژی‌های روایی استفاده‌شده توسط اردریچ را برای بازنمایی تجربه‌های زنان بومی آمریکا تحلیل می‌کند. (Bose, 2012: 275). به‌علاوه، استفانی ای. سلرز راه‌هایی را بررسی می‌کند که در آن نویسندگان زن بومی آمریکایی معاصر با موضوعات مقاومت، احیا و تعریف مجدد درگیر می‌شوند. او روش‌هایی را تحلیل می‌کند که این نویسندگان از انواع تکنیک‌های ادبی برای مقاومت در برابر هنجارهای فرهنگ مسلط و ایجاد گفتمان‌های ضدفرهنگ مسلط استفاده می‌کنند (Sellers, 2012: 366).

به‌این‌صورت در تحقیق حاضر، برای طرح‌ریزی استراتژی مقاومت فرهنگی، تجزیه و تحلیل زبان مورد استفاده فرهنگ مسلط در این رمان‌ها انجام خواهد شد. زبان را می‌توان به یک شبکه تشبیه کرد که در آن کلمات و معانی برای حفظ ایدئولوژی غالب در هم تنیده شده‌اند؛ در نتیجه به «تمام ساختار مادی نهاد، آیین و شیوه‌های گوناگونی که از طریق آن‌ها گفتمان برساخته می‌شود، نفوذ می‌کند» (Laclau and Mouffee, 2001: 109). محققان و متفکرین مختلف، از مارکس گرفته تا گرامشی و آلتوسر، ایدئولوژی را ابزاری برای کنترل توده‌ها می‌دانند. ماتریالیسم ساختارگرای آلتوسر، ایدئولوژی را به‌عنوان «دستگاه‌های دولتی ایدئولوژیک»^۱ بازتعریف کرد (Althusser, 2004: 701) که شامل سیستم نشانه‌ای زبان و کل محصول فرهنگی-اجتماعی است؛ بنابراین تثبیت نشانه‌ها عمیقاً در زبان مورد استفاده و فرهنگ پیرامون آن ریشه دوانده است.

هدف از تحقیق حاضر، برساخت استراتژی مقاومت فرهنگی بر مبنای نظریه تحلیل گفتمان «لاکلا و موفه» (۲۰۰۱) و همچنین با استفاده از دیدگاه‌های «ریموند ویلیامز» (۱۹۷۷) «آلن سینفیلد» (۱۹۹۲) از متفکران مادی‌گرایی فرهنگی، «آلتوسر» (۲۰۰۴) که به‌عنوان یک ماتریالیست ساختارگرا شناخته شده، همچنین «استفن گرینبلات» (۲۰۱۰) که اصلی‌ترین متفکر جریان نوتاریخی باوریست است. در این پژوهش، رمان‌های مذکور تجزیه و تحلیل می‌شوند و چگونگی مقاومت یا انقیاد شخصیت‌های هر رمان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت نقشه راه (استراتژی) مقاومت فرهنگی که می‌تواند مورد استفاده سایر جوامع نیز واقع شود، ترسیم خواهد شد. درضمن،

نشان داده خواهد شد که چگونه شخصیت‌ها با استفاده از عناصر باقی‌مانده^۱ و نوظهور^۲ فرهنگ (Williams, 1977: 121-126) خود، نه‌تنها فرهنگ مسلط را نفی و در بحران مشروعیت قرار می‌دهند (Sinfield, 1992: 47)؛ بلکه درصدد برساخت ضدگفتمان‌هایی هستند که می‌کوشند گره‌گاه‌های^۳ فرهنگ مسلط را نفی و در حالت تعلیق قرار دهند (Laclau and Mouffee, 2001: 111).

تحلیل این رمان‌ها نشان می‌دهد که چگونه گفتمان مسلط «سفید» می‌تواند به «محدودیت جزئی مازاد معنای تولیدشده» دست یابد (Laclau and Mouffee, 2001: 111). ولی در آخر، از نظر «لاکلا موفه» دال‌های تبعیدشده در حوزه گفتمان‌گونگی، شروع به واسازی^۴ گفتمان مسلط می‌کنند. نتیجه این امر، امکان تثبیت معانی و کنار گذاشتن دیگر دلالت‌ها منتفی است؛ زیرا «عدم حضور مدلول غایی، حوزه و بازی دلالت را تا بی‌نهایت گسترش می‌دهد» (Laclau, Mouffee, 2001: 111). به باور استفن گرینبلات، «زمانی که ساختار اجتماعی شدیدترین فشار را بر فرد اعمال می‌کند، ممکن است در واقع دقیقاً همان زمانی باشد که در آن، افراد سرسختانه‌ترین اراده را برای حرکت خودمختار اعمال می‌کنند» (Greenblatt, 2010: 252). این پاسخی به این سؤال است که نویسندگان بومی آمریکا چگونه می‌توانند گفتمان‌های ضدژمون را براساس عناصر خاص فرهنگ خود بسازند. در یک گفتمان، احتمالات معنایی به‌منظور «تلاشی برای متوقف کردن لغزش نشانه‌های مرتبط و پیروی آن، ایجاد یک نظام معنایی واحد» محدود می‌شوند (Jorgenson and Phillips, 2002: 27).

در نتیجه فرایند یادشده، گفتمان مسلط فرهنگ «سفید» به‌عنوان دال مرکزی که فرهنگ‌های بومیان آمریکا حول آن تعریف می‌شوند، برساخته می‌شود. اساساً، معانی جدیدی بر دلالت‌ها تحمیل می‌شوند تا تسلط فرهنگ «سفید» را بر تمام قومیت‌های دیگر مشروع و طبیعی جلوه دهند. افراد فرودست در جامعه آمریکا تحت استانداردهای مسلطی هستند که توسط نهادهایی مانند رسانه‌های جمعی، مدارس، دانشگاه‌ها و کلیساها (AI-) (thusser, 2004: 701) اعمال می‌شوند. فرایندهای دلالت^۵ فرد را با رضایت‌مندی کامل و ادار به تسلیم می‌کنند. با این حال، راه‌هایی برای مقاومت در برابر چنین سیستم سفت و سختی وجود دارد. به عقیده لاکلا و موفه، «هیچ اصل زیربنایی واحدی وجود ندارد که کل حوزه تفاوت‌ها را تثبیت کند» (Laclau and Mouffee, 2001: 111). رمان‌هایی که

1. Residual
2. Emergent
3. Nodal Point
4. Deconstruction
5. Signification

در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرند، چگونگی مواجهه بومیان آمریکا با گفتمان هژمون فرهنگ «سفید» را نشان می‌دهند.

بحث و بررسی

حیات در حوزه گفتمان گونگی

مطالعات گسترده‌ای بر رمان‌های «مراسم» و «سالنامه مردگان» انجام شده است، در حالی که عمدتاً بر پیچیدگی‌های فرافرهنگی رمان تأکید می‌کنند، «سالنامه مردگان» رمانی است که مضامین همسان‌سازی و مقاومت فرهنگی را از دیدگاه تعدادی از بومیان آمریکا و دیگر شخصیت‌های به حاشیه رانده شده، بررسی می‌کند. سیلکو در «سالنامه مردگان» شخصیت‌های مختلفی را به تصویر می‌کشد که به روش‌های مختلف در برابر همسان‌سازی فرهنگی مقاومت می‌کنند. یکی از راه‌ها، استفاده از قصه‌گویی سنتی و شیوه‌های معنوی است. به‌عنوان مثال، شخصیت لچا، یک زن از قبیله پوئبلو، از روش‌های معنوی سنتی برای شفای خود و دیگران استفاده می‌کند. او توضیح می‌دهد: «اولین کاری که باید انجام دهم این است که دوباره رویاپردازی را شروع کنم. باید رویاهای آن‌ها را رویا نکنم و شروع به رویاپردازی رویاهای مردم کنم» (Silko, 1991: 211). شخصیت‌های دیگر از طریق فعالیت سیاسی و سازماندهی افراد قبیله مقاومت می‌کنند. به‌عنوان نمونه، «زتا» محور نافرمانی مدنی می‌شود: «زتا هر ساعت بیداری خود را صرف برنامه‌ریزی برای زیر پا گذاشتن بسیاری از قوانین آن‌ها می‌کرد» (Silko, 1991: 128) و «آنجلیتا اسکاپادا» از حقوق مردم بومی دفاع می‌کند. او می‌گوید: «ما باید زمین را پس بگیریم. ما باید زندگی خود را پس بگیریم و ما باید آن‌ها را مجبور به پاسخ‌گویی کنیم» (Silko, 1991: 338).

لویی اونز قهرمان داستان «مراسم» تایو را به‌عنوان «استعاره‌ای از ویژگی‌های پویا، هماهنگ و سازگار فرهنگ بومیان که بقا را تضمین می‌کند» معرفی کرده است (Owens, 1992: 27). در اینجا تأکید، عمدتاً بر بیگانگی فرهنگی تایو بوده است که با تجارب او به‌صورت کهنه سرباز جنگ جهانی دوم تشدید شده است. در ضمن از خوانش رمان این گونه می‌توان نتیجه گرفت که از خود بیگانگی او نتیجه ضربه روانی است که تایو در جنگ تجربه کرده که به زعم ساترلی، بازتابی جنگ‌های فاجعه‌بار پایان‌ناپذیر آمریکا در داخل و خارج از مرزهای ملی علیه جوامع دیگر می‌باشد (Satterlee, 2006: 69-70).

یکی از راه‌های «درمان» آسیب‌های روانی تحمیل‌شده بر فرهنگ‌های فرودست به روشنی در رمان «مراسم» بیان شده است: تایو باید سفری نمادین را آغاز کند که به باور تیوتون شامل گشودن قلبش به روی مراسمی است که هویت آمریکایی و لاگونایی (یکی از قبایل بومیان) تایو را در هم بیامیزد (Teuton, 2008: 150). به علاوه، از آنجاکه تایو آموزش مناسبی در مورد فرهنگ و سبک زندگی لاگونا ندیده است، آن‌طور که جامعه می‌خواهد، به‌طور کامل با آن ارتباط برقرار نکرده است (Gilderhus, 1994: 71). تایو، قهرمان «دوگانگی»، تلاش می‌کند تا از نظر وجودی و فرهنگی، خود را به جامعه مادری لاگونا که از آن جدا شده است، پیوند زند.

در رمان «سالنامه مردگان»، قدرت داستان‌سرایی این‌گونه تصور می‌شود: «آنجلیتا لا اسکاپیا مارکس را قصه‌گویی تصور می‌کرد که با تب‌وتاب تلاش می‌کرد تا مجموعه‌ای جادویی از داستان‌ها را گرد هم آورد تا رنج و بدی‌های جهان را با بازگویی داستان‌ها درمان کند» (Silko, 1991: 311). علاوه بر آن، لچا نماد قدرتمندی از مقاومت در برابر گفتمان مسلط است، پیوند او با فرهنگ و معنویت بومی خود منبع مهمی از قدرت و مقاومت اوست؛ به‌طور مثال، او داستان فتح قاره آمریکا توسط اسپانیایی‌ها را از نگاه مردم بومی و نه استعمارگران بیان می‌کند و بر مقاومت و استقامت آن‌ها در برابر ظلم تأکید می‌کند. در «سالنامه مردگان» می‌خوانیم: «آن‌ها داستان‌های اجداد خود را به یاد آوردند، داستان‌های زمان قبل از آمدن مهاجمان و می‌دانستند که آن‌ها بخشی از یک سنت طولانی مقاومت و پایداری هستند» (Silko, 1991: 696). آن‌ها در مقاله‌ای درباره رمان «مراسم»، اظهار می‌دارد که «بیماری تایو نتیجه جدایی از وحدت باستانی فرد با زمین است و شفای او نتیجه شناخت وی از این یگانگی است» (Allen, 1979: 7). در همین راستا، تلاش‌های تایو برای بازیابی هویتش به بهترین وجه در رابطه با ارتباطات قبیله‌ای با سرزمین قابل درک است. برای نمونه، سیاست‌های موجود در رمان‌های ذکرشده، تنها زمانی فهمیده می‌شوند که «داستان سرزمین» گفته شود. گارسیا توضیح می‌دهد: «در رمان مراسم، احساس در خانه بودن و تعلق به سرزمینی که توسط تایو درک می‌شود، ناشی از حس خاصی از مکان است که آن نیز ارتباطی است وثیق با فرهنگ و اجتماع» (Garcia, 1983: 40).

از سوی دیگر، پیوند مجدد شامل برخی پیچیدگی‌های زبانی است که با راهبردهای کلامی در ارتباط هستند، مثلاً درد از خودبیگانگی که تایو از آن رنج می‌برد، به بهترین وجه در کاستی‌های زبانی او به تصویر کشیده می‌شود؛ زیرا او نمی‌تواند آن‌ها را با

کلمات درست در چارچوب فرهنگ لاگونا پوئبلو بیان کند. گلوریا برد می‌نویسد: «تنها در لحظاتی که می‌توانیم ریشه‌های عمیق‌ترین درد خود را بیان کنیم، واقعاً می‌توان گفت از باری که آن‌ها دارند، رها شده‌ایم» (Bird, 1993: 94). روایت درد یک استراتژی برای بازیابی فرهنگ و هویت فرد است. در مطالعه‌ای از ناومی آر. رند، این‌گونه استدلال می‌شود که «بازخوانی تاریخ توسط تایو و اعتقاد او به اینکه اقدامات نسل‌کشی علیه بومیان آمریکا، آینده سفیدپوستان را مسموم می‌کند، قطعاً راهی برای تمایز و ارتقای فرهنگ بومیان آمریکا است؛ درحالی‌که فرهنگ، ظاهراً «دنیای جدید» را که تلاش می‌کرد آن را از بین ببرد محو می‌کند» (Rand, 1995: 28). تایو از طریق مقاومت در برابر گفتمان هژمون، موفق به برساخت خوانشی ناموافق از آن می‌شود. او از راه‌های مختلفی برای انتقاد و ایجاد تغییر در نگرش‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی استفاده می‌کند. با اعتقاد به اهمیت آگاهی و توانایی افراد در تحلیل واقعیت‌های اجتماعی، او تلاش می‌کند تا ذهنیت‌های سنتی را به چالش بکشد. با این رویکرد، تایو به‌عنوان یک صدای برجسته در جریان‌های فرهنگی و اجتماعی شناخته می‌شود که به دنبال تحول و بهبود در جامعه است. به‌همین ترتیب، مایکل هابز تایو را یک «خواننده رادیکال» می‌نامد که با «مقابله با گفتمان‌های قدرتمند و تهدیدآمیز قدرت مسلط و خوانش آن‌ها» پیروز می‌شود (Hobbs, 1994: 302).

خوانندگان رمان، تایو را در حالی دنبال می‌کنند که او به تنهایی در تکاپو برای بازیافتن سلامت روانی خود در جهانی پر از گفتمان‌های هژمون است. در اینجا، نثر و شعر در هم تنیده می‌شوند تا داستان تایو و مردمش نیز درهم آمیخته شود؛ بنابراین، همان‌طور که سفر تایو روایت می‌شود، خواننده با اشعاری از داستان‌های قدیمی قبیله‌ای مواجه می‌شود. سیلکو از همان ابتدای رمان تلاش می‌کند تا سنت شفاهی فولکلور کورسان^۱ را به نمایش بگذارد. راوی ادعا می‌کند که او یکی از آن داستان‌نویسان قدیمی است؛ زن متفکر^۲، یا مادر بزرگ عنکبوتی که نیروی اصلی حیات را در اختیار دارد. با توجه به اهمیت داستان‌سرایی به‌لحاظ نوعی مقاومت، نیتانی می‌گوید:

اهمیت داستان‌سرایی در زندگی شخصی و عمومی افراد و جوامع را نباید دست کم گرفت. می‌دانیم که سرگرمی، تنها یکی از اهداف آن است و اهداف مهم‌تری مانند آموزش، فرافکنی خود یا گروه، بازنمایی دیگران، مستندسازی و روایت تاریخ با آن در ارتباط هستند. فرهنگ‌ها در روند داستان‌سازی شکل می‌گیرند، اصلاح می‌شوند و از

1. Keresan

2. Ts'its'i' nako

بین می‌روند. قدرت‌های سیاسی نیز در روند اعلام تا استقرار خود با داستان‌گویی همراه می‌شوند (Naithani, 2010: ix).

قصه‌گویی یک تکنیک ادبی رایج، به‌ویژه در میان فرهنگ‌های غیرغربی، برای پیمایش مجدد فرهنگ و شکل‌گیری هویت بوده است. در رمان «سالنامهٔ مردگان» می‌خوانیم: «یک روز داستانی به شهر شما می‌رسد... اما پس از شنیدن داستان در ماه نو، شما و دیگران آماده می‌شوید تا علیه برده‌داران قیام کنید» (Silko, 1991: 583). سیوم و ریتسکس تأکید می‌کنند، داستان‌سرایی دارای قدرت استعمارزدایی است: «استعمارزدایی با خواسته‌ها و انتظارات اروپای غربی مطابقت ندارد. جوامع بومی در سراسر جهان از طریق شیوه‌هایی مانند داستان‌سرایی، اقدام به تجدید حیات، قیام و تولید دانش بومی و همچنین به‌عنوان برهم‌زننده هنجارهای اروپایی‌محور و استعماری عینیت و دانش نقش مهمی ایفا می‌کنند» (Ritskes and Sium, 2013: I)؛ بنابراین، هدف از داستان‌سرایی می‌تواند اقدامی برای شورش علیه هژمونی‌های استعماری باشد. عاملیت جمعیت‌های بومی و سرکوب‌شده در عمل داستان‌سرایی فعال می‌شود. پروژهٔ سیلکو با به‌کارگیری خودانگیختگی^۱ در هنر داستان‌سرایی، در پی بازسازی آنچه که «ناگفتنی» تلقی می‌شود است: به‌عبارتی دیگر، عناصر فرهنگی-اجتماعی از دست‌رفتهٔ بومیان آمریکا و بیان آن‌ها در گفتمانی خاص برای بومیان، در رمان «مراسم» می‌خوانیم:

زن متفکر، در اتاقش نشسته است... او اکنون در اتاقش نشسته و به یک داستان فکر می‌کند؛ داستانی را که او فکر می‌کند را برای تعریف می‌کند؛ مراسم؛ در مورد داستان‌ها به تو می‌گویم. (او گفت) آن‌ها فقط سرگرم نیستند؛ گول نخورید؛ آن‌ها همه چیز ما هستند، می‌بینید و همهٔ چیزهایی که باید با آن مبارزه کنیم؛ بیماری و مرگ (Silko, 1977: 1).

در «مراسم» و «سالنامهٔ مردگان»، قدرت داستان‌ها برجسته می‌شود. آن‌ها برای مبارزه کردن با هرچیزی که از جانب خارجی‌ها می‌آید، استفاده می‌شوند. آن‌ها را باید به خاطر آورد و در یک گفتمان ضد هژمون مفصل‌بندی^۲ کرد؛ زیرا آن‌ها در درون خود معانی جایگزین را حمل می‌کنند. به‌علاوه، در رمان «مراسم»، داستان‌های «هاماها»^۳ که آمیخته است با روایتی دربارهٔ تایو (قهرمان قرن بیستم رمان) ارائه می‌شوند. معنایی که

1. Spontaneity
2. Articulation
3. Hama-ha

این داستان‌ها سعی می‌کنند به کلمات القا کنند، گفتمان مسلط را به چالش می‌کشند. در حوزه گفتمان‌گونگی، آنچه با عناصر باقی‌مانده پر شده، می‌تواند به توانمندسازی فرهنگ سرکوب‌شده کمک کند. داستان‌ها برای احیای فرهنگ متزلزلی که مدت‌ها توسط یک گفتمان مسلط سرکوب‌شده بود، به خاطر سپرده و بازتولید می‌شوند:

اگر داستان‌ها را نداشته باشید، چیزی ندارید. شر آن‌ها (سفیدپوستان) بزرگ است؛ اما نمی‌تواند در برابر داستان‌های ما ایستادگی کند؛ بنابراین آن‌ها سعی می‌کنند داستان‌ها را از بین ببرند تا داستان‌ها اشتباه فهمیده شوند یا فراموش شوند. آن‌ها آن را این‌گونه می‌خواهند و مسرور خواهند شد؛ زیرا ما در آن زمان بی دفاع خواهیم بود (Silko, 1977: 18).

سیلکو آگاهانه راهی عملی برای مقاومت در برابر گفتمان مسلط انتخاب کرده است؛ یعنی به یاد آوردن عناصر باقی‌مانده در گذشته که به واسطه آن گفتمان مسلط زیر سؤال رفته و نفی می‌شود (این همان چیزی است که سینفیلد از آن به گسست یاد می‌کند) (Sinfield, 1992: 47). به عبارت دیگر، داستان‌هایی از گذشته که در تاروپود روایت تایو حول محور تقابل او با گفتمان مسلط بورژوازی «سفید» در هم تنیده شده‌اند، به کار گرفته می‌شوند.

بدین‌سان، روستای قدیمی لاگونا به یاد آورده می‌شود. تایو باید به این دهکده بازگردد و نوع جدیدی از مراسم را که مختص محیط و عصر اوست، برگزار کند، جایی که گفتمان هژمون سفید تنها مولد معنا در نظر گرفته شده است. عناصر باقی‌مانده و نوظهور باید پیوسته از نو، خلق شوند تا شکافی که گفتمان سفید ایجاد کرده است، پر شود. شکاف ایجادشده سیگنال‌های بی‌وقفه‌ای به سرکوب‌شدگان بومی می‌فرستد و فرودستی آن‌ها را یادآوری می‌کند. گفتمان هژمون را زبان منتقل می‌کند و به هیچ وجه نمی‌تواند منبع قابل اعتمادی برای مشروعیت باشد؛ چراکه معانی فرزندان نامشروع فرایند دلالت هستند. سیلکو به خوبی به این واقعیت آگاه است و به همین دلیل است که به‌طور استراتژیک از زبان برای ایجاد معانی جدیدی از دال‌های کهن استفاده می‌کند. «لری مک مورتی» در مقدمه‌ای بر رمان «مراسم» می‌نویسد:

تایو، مانند خردمندترین مردمش، برای در امان ماندن، به داستان‌های نجات قبیله روی می‌آورد. داستان‌ها به مردم کمک می‌کنند تا از عدم تعادل و بی‌نظمی به نوعی تعادل برگردند که از دقت و عمق و زیبایی داستان‌ها ناشی می‌شود. سیلکو می‌داند، داستان‌ها همه را نجات نمی‌دهند؛ اما اگر آن‌ها صادقانه حفظ و تکریم شوند، مردم زنده خواهند

1. i.e. Ck'o'yo, Pa'caya'nyi, Arrowboy, Kaup'a'ta, Hama-ha

ماند و شاید به مرور زمان قدرت اولیه خود را بازیابد (Silko, 1977: 17). منبع اصلی قدرت داستان‌ها تا حدی از این واقعیت ناشی می‌شود که می‌توانند گفتمان هژمونی را که در آن متولد و تغذیه شده‌اند، نفی کنند. داستان‌ها هیچ‌کس را نجات نمی‌دهند؛ اما گسست‌هایی را ایجاد می‌کنند که به واسطه آن‌ها افراد تحت سلطه (انقیاد دیدگاه ظاهراً طبیعی رسمی؛ اما ایدئولوژیک) از جهان را زیر سؤال می‌برند. در رمان «سالنامه مردگان» می‌خوانیم: «یومی معتقد بود که قصه‌ها قدرتمندند. این قدرت، بازگویی داستان را تضمین می‌کند و با هر بازگویی یک تغییر جزئی اما دائمی رخ می‌دهد» (Silko, 1991: 585).

در رمان «مراسم»، مادر بزرگ به این نکته اشاره می‌کند که داستان‌ها همه‌جا هستند و افراد همیشه در معرض آن‌ها قرار می‌گیرند: مادر بزرگ می‌گوید: «به نظر می‌رسد قبلاً این داستان‌ها را شنیده‌ام، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که اسم‌ها متفاوت به نظر می‌رسند» (Silko, 1977: 26). از این دیدگاه، سیلکو برای قرار دادن گفتمان مسلط در بحران، راهبردهای متفاوتی (گفتمانی و ساختاری) ارائه می‌دهد. از آنجاکه گفتمان مسلط قصد دارد بسته و محدود باشد، گسست‌ها یا حضور دال‌های شناور^۱ جدید در حوزه گفتمان‌گونگی را می‌توان در جایی که تایو با کوشش ملاقات می‌کند، جست‌وجو کرد؛ جایی که او اولین چیزی که متوجه می‌شود، گفتار پیرمرد و استفاده او از کلماتی است که در تضاد مستقیم با زبان گفتمان «سفید» هستند: «او به آرامی و با استفاده از گویش قدیمی صحبت می‌کرد؛ پر از جملاتی که با توضیحاتی در مورد ریشه‌های خود همراه بود. انگار همه چیز قبلاً گفته شده بود و او فقط برای تکرار آن حضور داشت» (Silko, 1977: 34). در این مرحله، این مسئله آشکار می‌شود که ماهیت مفصل‌بندی یک گفتمان فرایندی شکننده است؛ زیرا سایر احتمالات معنا را نادیده می‌گیرد و کنار می‌گذارد. وقتی کوشش به تایو می‌گوید: «این دنیا شکننده است»، تایو خاطر نشان می‌کند که «کلمه‌ای که او برای بیان شکننده بودن انتخاب کرد، مملو از پیچیدگی‌های یک فرایند مستمر بود». سپس نتیجه می‌گیرد «هیچ کلمه‌ای به تنهایی وجود ندارد» (Silko, 1977: 35). کلمات در ساختاری شبیه تار عنکبوت به هم متصل می‌شوند، همان‌طور که «لاکلاو و موفه» استدلال می‌کنند، بعد از اینکه به عناصر معانی خاصی داده می‌شود، آن‌ها تبدیل به وقته‌هایی^۲ می‌شوند که با دیگر

1. Faultline

2. Floating Signifier

3. Moment

وقته‌ها و دال مرکزی پیوند می‌یابند. در اینجا، بتونی پیر سعی می‌کند، کلمه «راحتی» را مفصل‌بندی کند:

ما این تپه‌ها را می‌شناسیم و اینجا راحت هستیم. چیزی در مورد نحوه گفتن کلمه «راحت» توسط پیرمرد وجود داشت. معنای دیگری داشت؛ نه آسایش خانه‌های بزرگ یا غذاهای مغزی یا حتی خیابان‌های تمیز؛ بلکه راحتی تعلق به زمین و آرامش با این تپه‌ها (Silko, 1977: 117).

وقتی یک عنصر را در دو گفتمان ضد، مفصل‌بندی می‌شود، معانی متناقضی پیدا می‌کند؛ بنابراین، از یک سو، «آرامش» با «تعلق به زمین» و از سوی دیگر، «دنیایی که او می‌دانست سفیدپوستان دارند» ارتباط پیدا می‌کند. بتونی معنای مدّ نظر خود را به کلمه «راحت» متصل می‌کند که در تضاد مستقیم است با آنچه مردم «سفیدپوست» در مورد این کلمه بر ساخته‌اند. تقابل گفتمان‌های ذکر شده برای ایجاد معنا در سراسر رمان مشهود است، به‌طور مثال کلمه «دزدیده‌شده» را در نظر بگیرید: می‌توان آن را به راحتی به آنچه یک سوژه بومی انجام می‌دهد متصل کرد؛ اما مدلول کلمه به سختی می‌تواند یک مرد «سفیدپوست» باشد؛ چراکه در گفتمان بورژوازی «سفید»، این داری‌های «سفیدپوستان» است که بومیان همیشه آن را می‌دزدند. فرضاً، زمانی که تایو گاوهای عمومی را در زمین یک مرد «سفید پوست» پیدا می‌کند:

او به گاوها فکر می‌کرد و اینکه چگونه آن‌ها به زمین فلوید لی رسیده‌اند. اگر او گاوها را در زمین‌های اعطایی یا در آغل آکوما دیده بود، از گفتن کلمه «دزدیده‌شده» تردید نمی‌کرد؛ اما چیزی در درون او باعث شد حالا که گاوها در مزرعه یک مرد سفیدپوست بودند از گفتن آن تردید کند... چرا او در متهم کردن یک مرد سفیدپوست به دزدی تردید داشت؛ اما نه یک مکزیکی یا یک بومی؟ [...] او می‌دانست که دروغ را از صمیم قلب یاد گرفته است: فقط افراد رنگین‌پوست دزد بودند. سفیدپوستان دزدی نمی‌کردند (Silko, 1977: 190).

«چیزی در درون» را می‌توان به‌عنوان قدرت مشروعیت‌بخش ایدئولوژی سفید در نظر گرفت. کلمه «چرا» گفتمان مسلط را در بحران قرار می‌دهد و سؤالاتی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. کلمه «تردید» که ما را به یاد تردید هملت می‌اندازد نیز کارکرد مشابهی دارد. در برابر جهان محدودی که گفتمان مسلط به تصویر می‌کشد، سیلکو تلاش می‌کند خواننده را تشویق کند تا با مواضع سوژه در گفتمان بومی که باز، پویا و «شامل همه چیز» است، همذات‌پنداری کند. در رمان «سالنامه مردگان» می‌خوانیم: «دولت ایالات

1. Element

2. Subject Positions

متحدہ قصد داشت تمام زمین‌های دزدیده‌شده را حفظ کند. چه اتفاقی برای زمین افتاده بود؟ نابودکننده‌ها داشتند زمین را می‌کشند» (Silko, 1991: 710). اورتیز می‌نویسد: «با فهم مبدا و مکان و بازگشت معنوی است که مقاومت تحقق می‌یابد» (Ortiz, 2010: 12). او همچنین معتقد به نوعی مقاومت در ادبیات است که از عناصر باقی‌مانده و نوظهور استفاده می‌کند:

این یک مقاومت خلاقانه (سیاسی، مسلحانه و معنوی) بوده است که توسط سنت شفاهی انجام شده و امروزه استفاده مستمر از سنت شفاهی، گواه بر تداوم مقاومت است. استفاده از آن، در واقع همان چیزی است که باعث شکوفایی ادبیات معاصر بومیان شده است (Ortiz, 2010: 11).

به‌همین منظور، می‌توان به‌واسطه ادبیات، هژمونی را واسازی کرد و راه‌های مقاومت در برابر آن را بر ساخت. در نتیجه، ساختار شکنی به همه ابعاد گفتمان مسلط سرایت می‌کند. در رمان «مراسم»، خوانندگان با صحنه‌هایی مواجه می‌شوند که در آن‌ها فرهنگ بومیان آمریکا، فرایند بهبودی در بیمارستان را تخریب می‌کند. در گفتمان مسلط «سفید»، پزشک مرجع اصلی است و بیماران به‌طور منفعلانه به این دال مرکزی متصل می‌شوند؛ اما در گفتمان بومیان آمریکا، رابطه بین درمانگر و بیمار ساختار شکنی شده است: به‌واسطه نوعی بده‌بستان، درمانگر و بیمار تلاش می‌کنند تا هر دو سلامتی خود را به دست آورند؛ بنابراین گسست‌های رمان، گفتمان مسلط پزشکی را زیر سؤال می‌برند و به چالش می‌کشند.

هنگامی که خوانندگان متوجه عناصر باقی‌مانده و نوظهور فرهنگ خود می‌شوند، تضادهای نمایان می‌شوند. در رمان «سالنامه مردگان» می‌خوانیم: «ناآگاهی از تاریخ، خود بهترین سلاح مرد سفیدپوست بوده است» (Silko, 1991: 749). خوانندگان، آگاهانه سؤالاتی در مورد اعتبار گفتمان هژمون می‌پرسند و می‌بینند که آیا احتمالات دیگری در دسترس است یا خیر. در صحنه پایانی رمان «مراسم»، تایو زمانی که شیوه‌های مفصل‌بندی سفیدپوستان را «دروغ» می‌نامد، قادر به واسازی گفتمان مسلط می‌شود. در صحنه‌ای دیگر، موضوع به خوبی آشکار می‌شود:

پایان داستان... کشتار آن‌ها (سفیدپوستان) را آرام می‌کند. آن‌ها داستان‌های خود را در مورد ما دارند. مردم ما فقط روزها را می‌گذرانند و منتظر پایان هستند و آن‌ها این داستان را همین‌جا به پایان می‌رسانند، درحالی‌که شما به تنهایی دارید با مرگ می‌جنگید (Silko, 1977: 182).

در نهایت، نویسنده استراتژی خود را برای مقاومت در برابر گفتمان هژمون بیان می‌کند: «او گفت، به خاطر بسپار، همه‌چیز را به خاطر بسپار» (Silko, 1977: 184). از طریق به خاطر سپردن است که افراد می‌توانند عناصری را با لایه‌های معنایی کاملاً جدید مفصل‌بندی کنند. به‌همین دلیل زمانی که تایو شروع به یادآوری گذشته می‌کند، می‌تواند زیبایی‌های طبیعت و مناظر را ببیند و در نهایت از «دروغ» آگاه شود.

داستان‌سرایی برای بقا

«خانه‌گرد» داستان مبارزهٔ مردم بومی آمریکاست برای بقا که مقاومت فرهنگی را از طریق داستان‌گویی و یادآوری گذشته به نمایش می‌گذارد. «جو کوتس» یک شخصیت پیچیده در رمان خانه‌گرد فعالانه در برابر ایدئولوژی مسلط مقاومت می‌کند و به دنبال احیای هویت بومی آمریکایی خود است. یکی از راه‌هایی که جو در برابر ایدئولوژی غالب مقاومت می‌کند، به چالش کشیدن سیستم حقوقی است؛ زیرا نتوانسته کسی که به مادرش تجاوز کرده را به عدالت بسپارد. علاوه‌بر این، جو به‌عنوان فردی که به دنبال درک میراث فرهنگی خود و ارتباط با ریشه‌های خود است به تصویر کشیده می‌شود. او برای کسب راهنمایی و معرفت به پدربزرگش که یک طبیب سنتی است، مراجعه می‌کند. جو از طریق پدربزرگش به مقدس بودن زمین و اهمیت احترام به جهان طبیعی پی می‌برد.

اردریچ عناصر مختلفی را در حوزهٔ گفتمان‌گونگی^۱ گفتمان «سفید» به خواننده نشان می‌دهد و سعی می‌کند آن‌ها را حول یک دال مرکزی خاص دوباره مفصل‌بندی کند. برای انجام این کار، استراتژی اردریچ استفاده از عناصری از زبان‌ها و فرهنگ‌های بومی است. عناصری مانند طبیعت، ماوراء الطبیعه، جادو و واقعیت در این رمان‌ها ترکیب شده‌اند تا نشان دهند، چگونه حوزهٔ گفتمان‌گونگی دوباره قلمرو منازعه می‌شود. ناناپوش در رمان «خانه‌گرد» ترانه‌هایی از گذشته را به یاد می‌آورد: «ناناپوش آهنگ گاومیش را خواند؛ هرچند که او را به گریه انداخت. قلبش را شکست. او به یاد آورد که وقتی پسر بچهٔ کوچکی بود، بوفالو جهان را پر کرده بود» (Erdrich, 2012: 200). همان‌گونه که جولیا کریستوا می‌گوید: «باید با این فرض شروع کرد که در زبان شاعرانه (هرچند کم‌تر، در هر زبانی) ناهمگونی معنا و دلالت وجود دارد» (Kristeva, 1980: 133). اردریچ از اصطلاحات (کلمات) انگلیسی که سرکوب مردم بومی را طبیعی جلوه می‌دهند، استفاده می‌کند تا

1. Field of discursivity

نسخه‌های متفاوت از واقعیت و طبیعی بودن ارائه دهد. راوی داستان «رد پاه‌ا» و «خانه‌گرد» به شدت بر عناصر باقی‌مانده در فرهنگ بومی کنترل دارد و به خوبی از گسست‌های فرهنگی زبان معیار آگاه است؛ بنابراین او قادر است، نظم موجود را برهم بزند تا فضایی را برای بازتعریف فرهنگی باز کند.

مشابه راهبردهای کلامی رمان «مراسم»، استفاده از زبان نیز می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای شفا و درمان در نظر گرفته شود. وردها و مناجات ممکن است پیوندهای جمعی را تقویت و به حفظ یکپارچگی اجتماعی کمک کنند. ناناپوش از سنت شفاهی اجیبوی، برای درمان و بیان معانی در حوزه‌گفتمان‌گونگی استفاده می‌کند. درواقع، معانی ساخته‌شده در تضاد کامل با معانی غالب هستند. به‌این‌معنا، گرچه پائولین از انگلیسی برای تخریب، تحقیر و تضعیف جامعه خود بهره می‌برد، ناناپوش هر دو زبان را می‌داند و از دال‌های شناور زبان مادری خود برای واسازی دال مرکزی گفتمان هژمون استفاده می‌کند. ناناپوش، با استفاده از زبان مادری خود، می‌تواند آشفتگی فرهنگی و تأثیرات ویرانگر ناشی از گفتمان هژمون سفید را نشان دهد. درضمن او می‌تواند به بازسازی عناصر باقی‌مانده فرهنگ خود کمک کند. از طریق آگاهی از نحوه دستکاری و تثبیت معانی به‌وسیله فرهنگ آنگلو ساکسون می‌توان به قدرت و سلامت عمومی دست یافت. در رمان «ردپاه‌ا» ناناپوش می‌گوید:

گذر روزهایی را دیده‌ام که هرگز نخواهی فهمید. من آخرین شکار بوفالو را هدایت کرده‌ام. من آخرین شلیک خرس را دیده‌ام، آخرین سگ آبی را به دام انداخته‌ام. من معاهده دولت را با صدای بلند خوانده‌ام و از امضای اسناد حل و فصل که جنگل‌ها و دریاچه ما را می‌برد، خودداری کرده‌ام. آخرین سپیدار را که از خودم بزرگتر بود تیشه زده‌ام و آخرین نفر از پیلگارها^۱ را نجات داده‌ام (Erdrich, 2004: 2).

توانایی ناناپوش برای نجات و مبارزه تا حدی ناشی از دانش او به زبان انگلیسی (زبان استعمارگر و مادری‌اش، اوجیبوا) است: «من یک راوی و یک شکارچی بودم که از مغزم به‌عنوان سلاح خود استفاده می‌کردم» (Erdrich, 2004: 118). ناناپوش که مانند سایر اعضای جامعه خود دارد در شبکه‌گفتمان هژمون همضم می‌شود، اهمیت استفاده از زبان را به‌همان‌صورتی که در سخنان مارگارت مشخص است، می‌داند که به پیرمرد می‌گوید: «تا زمانی که صدای تو کار می‌کند، دیگری هم از کار نخواهد افتاد» (Erdrich, 2004: 129). صدای او گویا مملو از دال‌های شناور و عناصر باقی‌مانده

1. Pillager

است و به‌عنوان دارویی قدرتمند استفاده می‌شود. داستان‌ها و آهنگ‌های شفابخش لولو را از خطر قریب الوقوع مرگ نجات می‌دهند: «من ترانه‌های شفابخش خاصی را بلدم، کلماتی که بیمار را به خواب می‌برد و غروب آرامی را در ذهن باعث می‌شوند. [...] سرانجام، آهنگ‌های من بر غم جانکاه غلبه کردند. [...] من از معناگذشتم» (Erdrich, 2004: 167). در رمان «خانه‌گرد»، بومیان مراسم مذهبی خودشان را دور از چشم سفیدپوستان در خانه‌ای گرد اجرا می‌کنند: «در زمان‌های قدیم بومیان نمی‌توانستند به مناسک دینی خود عمل کنند، در واقع روزهایی نه چندان دور: (قبل از ۱۹۷۸) خانه‌گرد برای مراسم استفاده می‌شد. مردم وانمود می‌کردند، این یک سالن رقص اجتماعی است» (Erdrich, 2012: 68). این یک نمونه قدرتمند از مقاومت در برابر ایدئولوژی غالب در «خانه‌گرد» است که سیستم هژمون را به چالش می‌کشد. افراد به دنبال درک و ارتباط با میراث فرهنگی خود هستند و در برابر فشارهای همسان‌سازی فرهنگ غالب، مقاومت می‌کنند. آن‌ها حتی از کتاب مقدس برای واسازی وقته‌های گفتمان غالب استفاده می‌کنند که نمایانگر دیدگاهی امیدوارانه از مقاومت، انعطاف‌پذیری بومیان آمریکا و یادآوری اهمیت هویت و میراث فرهنگی است.

بدین‌سان، عناصر مفصل‌بندی‌شده، باید واسازی شوند. در رمان «ردپاها»، لولو با شنیدن صداهای بی‌معنی تولیدشده توسط ناناپوش درمان می‌شود. هنگامی که دیگر از زبان سرکوبگر استفاده نمی‌شود و گره‌گاه‌های آن به چالش کشیده می‌شوند، فرهنگ‌های به حاشیه رانده‌شده، عناصر باقی‌مانده را به یاد می‌آورند که می‌توانند به‌عنوان عوامل شفابخش عمل کنند. علاوه‌بر این، صحبت از گذشته و ساختن داستان، مردم بومی را قادر می‌سازد تا فرهنگ خود را حفظ کنند، از خود بیگانگی را کاهش دهند (متوقف کنند) و به زندگی معنوی سالم ادامه دهند. ناناپوش در رمان «ردپاها» سنت شفاهی اوجیبوا را به سنت مکتوب و استاندارد (گفتمان سفید) برتری می‌دهد:

ناناپوش نامی است که هر بار که در یک پرونده دولتی نوشته و ذخیره می‌شود، قدرتش را از دست می‌دهد. من هم مثل یکی از پیلگارها مقاومت می‌کنم، اگرچه به مأمور گفتم که به نوشته‌هایشان به زبان انگلیسی است فکر می‌کنم، می‌توانستم نامم را بنویسم و خیلی بیشتر از آن، من در تالارهای سینت جان تحصیلات مسیحی داشته‌ام، قبل از اینکه به جنگل برگردم و تمام آن را فراموش کنم (Erdrich, 2004: 32-33).

ناناپوش از واژه‌های خاص جامعه و قبیله خود استفاده می‌کند. به‌طور نمونه، او به‌جای آبله یا سرخک از «بیماری خالدار» و نام‌های محلی افراد و مکان‌ها استفاده می‌کند

(Erdrich, 2004: 1). در اینجا، زبان سرکوب انکار می‌شود و دال‌های شناور برای مفصل‌بندی عناصر باقی‌مانده به کار می‌روند. در نتیجه، کنترل گفتمان مسلط بر معانی، دلالت‌ها و تعاریف در بحران قرار می‌گیرد. یکی از راهکارهای ایجاد بحران پرسیدن سؤال است: جو کوتس در رمان «خانه‌گرد» می‌گوید «این همان درختی بود که اجداد ما را به آن، دار آویختند. هیچ‌یک از قاتلان هرگز محاکمه نشدند» (Erdrich, 2012: 153). رمان «ردپاها» و «خانه‌گرد» فرهنگ مسلط را به چالش می‌کشند، وقته‌های گفتمان هژمون سفید را به حالت تعلیق درمی‌آورند و عناصری را در گفتمان بومی مفصل‌بندی می‌کنند. استراتژی‌های مقاومت در این رمان‌ها، همان مسیر رمان «مراسم» را دنبال می‌کنند: واسازی گفتمان غالب، ساختن روایت‌ها و مفصل‌بندی دال‌های شناور. در رمان «ردپاها»، ناناپوش که روایت‌ها را از حوزه گفتمان‌گونی خارج می‌کند، می‌خواهد لولو را (می‌توان او را نمادی از کل جامعه آئیشینابه در نظر گرفت)، در مرکز قرار دهد. در نهایت، لولو می‌تواند بین گذشته رهاشده و اکنون از دست‌رفته، ارتباط برقرار کند.

در سرتاسر این رمان‌ها، تقابل دوتایی^۱ بین دنیای بورژوازی مردم «سفیدپوست» و مردم بومی به حالت تعلیق درآمده است. همان‌طور که قبلاً توسط گفتمان غالب مفصل‌بندی شده است، پائولین شهرهای «سفیدپوستان» را با آرامش و فرهنگ مرتبط می‌داند، در حالی که وقتی به آنجا می‌رسد، با ظلم عریان روبرو می‌شود. به این معنا، تقابل دوتایی بین «سفید» متمدن و سرخ‌پوست وحشی به چالش کشیده می‌شود. گرچه گاه‌ها متزلزل می‌شوند و تعاریف جدید در حوزه گفتمانی به سطح می‌آیند. تأکید ناناپوش بر قدرت‌ها و دانش قدیمی برای شناخت خود و جامعه، یک تکنیک کلامی استراتژیک برای براندازی گفتمان غالب است؛ به‌طور مثال، مسیحیت به‌عنوان یک نهاد مشروعیت‌بخش، توسط «سفیدپوستان» برای تزریق طبیعی بودن حقارت و وحشی‌گری مردم بومی استفاده شده است. این یک دال مرکزی است که به‌طور کامل در شبکه تعاریف گفتمان «سفید» مفصل‌بندی شده است. روایت پائولین از رویارویی تخیلی خود با خدای مسیحی به شرح زیر است:

پائولین گفت که من آن چیزی نیستم که تصور می‌کردم... من یک ذره هم سرخ‌پوست نبودم؛ بلکه کاملاً سفید بودم. او خودش موهای تیره داشت، اگرچه چشمانش مانند شیشه بتری آبی بود... من باید بین آن‌ها (بومیان) بروم. شیطانی در زمین بود... اکنون می‌گویم: «بومیان»، «آن‌ها». ولی هرگز نمی‌گویم «ما». (Erdrich, 2004: 137-138).

هنگامی که خدای مسیحی به پائولین ظاهر می‌شود، چشمانی آبی دارد و «کاملاً سفید» است. خدا در گفتمان «سفیدپوستان» تحت ارادهٔ هژمون گفتمان به‌عنوان یک مرد سفیدپوست متعلق به سفیدپوستان مفصل‌بندی شده است. بدین ترتیب، خدای برساختهٔ مسیحیت با انسداد روبه‌رو و هژمون می‌شود. در چنین شبکهٔ پیچیده‌ای از معانی و نشانه‌ها، گفتمان مسلط حتی مذهب را به نفع فرهنگ «سفید» هژمون کرده است؛ اما آنچه رها و سرکوب شده است، حتی به قول آسیب‌پذیرترین عضو جامعه (پائولین) باز می‌گردد. وقتی ناگفتنی، ذکر می‌شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که درون دلالتی که گفتمان مسلط برساخته است، قرار گیرد.

برخلاف پائولین، ناناپوش گفتمان بومی خود را دارد و سایر احتمالات معنا را آشکار می‌کند. ناناپوش وقایعی را روایت می‌کند که پائولین، آن‌ها را نشانه‌های انقراض فرهنگ بومی می‌داند؛ اما استفادهٔ ناناپوش از کلمات، دارای اهمیت بسیار زیادی است؛ به‌عنوان مثال، استفادهٔ او از اصطلاحات و کلماتی مانند «بیماری خالدرا» (Erdrich, 2004: 1) و «زوال» (Erdrich, 2004: 2). در مورد دومی، ناناپوش می‌گوید: «بیماری جدیدی همه‌جا را فراگرفت. پدر دیمین جوان آن را زوال می‌نامید» (Erdrich, 2004: 2). کلمهٔ زوال اکنون به‌عنوان بیماری شناخته می‌شود که خانواده‌های بومی را «یک‌به‌یک» از بین برد. یادآوری این نکته ضروری است که استفاده از کلمهٔ زوال به‌جای سل به زوال فرهنگ چیپوا به‌واسطهٔ بیماری (سفید)، از دست دادن زمین و همگون‌سازی اشاره دارد. پائولین معتقد است، نابودی قبایل بومی طبیعی است؛ اما ناناپوش اشاره می‌کند، این پیامد نیروهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سفیدپوستان است؛ بنابراین، اردریچ از طریق ناناپوش، گفتمان هژمون فرهنگ غالب را زیر سؤال می‌برد. برای نمونه، وقتی ناناپوش فریادهای فلور را به مانیتوها (موجودات روحانی اوجیبوا) مرتبط می‌داند:

تا بعدازظهر همان روز دوم بود که سکون به پایان رسید و بعد، گویی مانیتوها در سراسر جنگل از طریق فلور صحبت می‌کردند. من آن‌ها را شناختم... شاید خرس صدای فلور را شنید و پاسخ داد (Erdrich, 2004: 59).

موجودات غیرمادی مانند روح آب، خرس و سایر مانیتوها با کمک ناناپوش در خاطر افراد زنده می‌شوند. مانیتوها از آرشيو ذهن خارج می‌شوند و فعالانه بر عرصهٔ اجتماعی- فرهنگی تأثیر می‌گذارند. چنین عناصر شناوری، پتانسیل ایجاد یک سیستم شبکه‌مانند را دارند که در آن همهٔ عناصر از هم جدا شده (انسان، موجودات غیر

1. Closure

2. Misshepesu

مادی و زمین)، به هم متصل شده‌اند و به وحدت می‌رسند. در رمان «خانه‌گرد»، جو کوتس می‌گوید: «بیدار، دراز کشیده بودم و به مکان روی تپه و باد مقدس در علفزار فکر می‌کردم و اینکه چگونه خانه‌گرد مرا فراخوانده بود؛ می‌توانستم بخشی از چیزی بزرگتر را ببینم» (Erdrich, 2012: 232). در رمان «ردپاها»، هویت‌های سنتی و کدهای فرهنگی آئینسنا به در شخصیت فلور وجود دارند؛ چراکه او یکی از پیلاگرها (یکی از قبایل سنتی آئینسنا) است. به واسطه پیلاگرها است که خدایان آجیپوا، زمین و همه موجودات غیرمادی به هم وصل می‌شوند و وحدت می‌یابند؛ بنابراین از طریق شخصیت فلور پیلاگر، همه عناصر باقی‌مانده که فرهنگ «سفید» سرکوب کرده، به سطح می‌آیند. ناناپوش او را «قیف» تاریخ می‌نامد (Erdrich, 2004: 178). صحنه پایانی رمان که بقای لولو را به تصویر می‌کشد، مملو از امید و خوش بینی است. فرهنگ و زبان بومی، مهم‌ترین عامل در بقای جامعه است. تمام فرایند مفصل‌بندی از طریق زبان انجام می‌شود: «زبان به معنا هستی می‌بخشد. همه موانع در برابر زبان تسلیم می‌شوند: فاصله، تاریکی اقیانوس، حتی زمان و خود مرگ به راحتی توسط زبان از میان می‌روند» (Owens, 1992: 3). یادآوری و بازگشت به فرهنگ خود می‌تواند ناگفتنی^۱ را آشکار کند و همچنین می‌تواند به فرهنگ‌های خرد کمک کند تا یک ضدگفتمان را برای مقاومت در برابر استیلا مفصل‌بندی کنند. جو کوتس در رمان «خانه‌گرد» می‌گوید:

به والدینم نگاه می‌کردم... به کتاب‌ها نگاه کردم که انگار می‌توانند به ما کمک کنند؛ اما ما از کتاب‌ها عبور کرده بودیم و خودمان را به داستان‌هایی سپردیم که موشوم در خواب تعریف می‌کرد. هیچ نقل قولی در مجموعه پدرم برای جایی که ما بودیم وجود نداشت (Erdrich, 2012: 330-331).

ناناپوش ترانه‌های بومی را با تمام وجود خود می‌داند؛ عاشق داستان‌گویی است و قدرت شفابخشی قبیله‌ای دارد. به نظر می‌رسد بین آنچه ناناپوش به آن اعتقاد دارد و بقای او، رابطه‌ای دوطرفه وجود دارد. در پایان رمان، ناناپوش تلاش می‌کند لولو را از مدرسه دولتی بیرون بیاورد، او موفق می‌شود و لولو را به فرزندگی قبول می‌کند. ناناپوش داستان مادرش را به لولو می‌گوید تا گذشته‌اش را به او یادآوری کند؛ اما حتی برای ناناپوش، راهی برای رها شدن وجود ندارد، او به لولو می‌گوید که «جایی برای تو وجود نخواهد داشت، هیچ ایمنی حتی در منطقه اختصاصی خودمان وجود نخواهد

1. Unspeakable

داشت، هیچ رهایی از اسناد دولتی وجود ندارد» (Erdrich, 2004: 219). واکنش ناناپوش به هژمونی حاکم، استفاده از همان ابزارهایی است که بومیان را سرکوب کرده است. او تلاش می‌کند تا یک بوروکرات شود؛ بنابراین از سیستم حقوقی سفیدپوستان استفاده می‌کند تا ثابت کند که پدر لولو است: «بوروکرات شدن خودم تنها راهی بود که می‌توانستم نامه و گزارش‌ها را مطالعه کنم... از اسناد کلیسا سندی تهیه کردم تا ثابت کنم که پدر تو هستم. کسی که حق داشت بگوید کجا به مدرسه بروی و باید به خانه برگردی» (Erdrich, 2004: 225).

وقتی سرزمینی برای بقا وجود ندارد، داستان‌های گذشته به یک فرهنگ کمک می‌کنند تا زنده بماند: «در طول سال بیماری به اوج رسید، زمانی که من آخرین نفر باقی‌مانده بودم، با داستان‌سرایی خودم را نجات دادم [...] اما من ادامه دادم و بهبود یافتم. با صحبت کردن خوب شدم» (Erdrich, 2004: 46). اردریچ از توانایی صحبت کردن ناناپوش استفاده می‌کند تا به دو خط داستانی اجازه دهد به‌طور موازی حرکت کنند. اول، تاریخچه کوچک برخی از خانواده‌های بومی آمریکا که در منطقه‌ای در اطراف ماچمانیتو زندگی می‌کنند؛ دوم، تاریخ کلان‌کیهانی همه آن فرهنگ‌های سرکوب‌شده که در تلاش برای به دست آوردن صدایی هستند: «خانه‌گرد، بدن من خواهد بود؛ میله‌ها، دنده‌های من؛ آتش، قلب من خواهد بود. این بدن مادر شما خواهد بود و باید به آن احترام گذاشت» (Erdrich, 2012: 332).

حافظه جایی است که عناصر باقی‌مانده در آن زندگی می‌کنند: آنجاست که مردگان زنده می‌شوند. فرهنگ مسلط سعی می‌کند، آن‌ها را از هر آنچه دارند: سرزمین، هویت و وحدت خالی کند و به آن‌ها گرسنگی می‌دهد که حافظه را می‌بلعد، «گرسنگی حافظه را می‌دزد» (Erdrich, 2012: 127-128). به باور ریموند ویلیامز «هیچ شیوه تولید و نظم اجتماعی مسلطی و بنابراین هیچ فرهنگی در واقعیت هرگز نمی‌تواند تمام اعمال انسانی، انرژی انسانی و نیت انسانی را در برگیرد» (Williams, 1977: 125). حافظه و داستان‌سرایی کلیدواژه‌هایی هستند که شکافی را در متن باز می‌کنند که در سرتاسر گفتمان «سفید» یک گسست ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

درحالی‌که گفتمان مسلط سعی می‌کند نظم اجتماعی هژمون را ثابت نگه دارد، نویسندگان فرهنگ‌های فرودست تلاش می‌کنند، راه‌هایی برای از بین بردن بازنمایی‌های هژمون بیابند. بسیاری از شخصیت‌های بومی آمریکا، همان‌طور که در رمان‌ها نشان داده شده است، هنجارهای مسلط را درونی کرده‌اند. حقارت تحمیل‌شده بر فرهنگ‌های بومی (خرد) از نگاهی بیرونی سرچشمه گرفته است. وقتی افراد سرکوب‌شده در شبکه‌ای از نشانه‌های مفصل‌بندی‌شده گرفتار می‌شوند، فکر می‌کنند که این خط سیر طبیعی جهان است. شخصیت‌هایی که به مکانی برای چنین بازنمایی‌های هژمون تبدیل می‌شوند، وقته‌ها و گره‌گاه‌های گفتمان مسلط را درونی خواهند کرد؛ اما از آنجا که هژمونی چیزی است که در روبنا ایجاد می‌شود و نشانه‌ها، دارای احتمالات معنایی دیگری هم هستند (دال‌های شناور)؛ ما به‌عنوان خواننده، به‌طور قطع، شاهد شخصیت‌هایی هستیم که سعی می‌کنند ذهن مخاطب را به حوزه گفتمان‌گونگی برده و با سایر احتمالات معنا آشنا کنند. شخصیت‌های دگراندیش (مقاوم)، طبیعی بودن استیلا را زیر سؤال می‌برند. پرسش آن‌ها از نظم اجتماعی رایج دو شکل دارد: بازگشت به آنچه درگذشته مدفون شده و عناصر باقی‌مانده تلقی می‌شوند یا ایجاد عناصر فرهنگی نوظهور (جدید). عناصر یادشده در حوزه گفتمان‌گونگی زندگی می‌کنند و شخصیت‌های مقاوم (دگراندیش) از آن‌ها برای مفصل‌بندی یک ضدگفتمان استفاده می‌کنند.

قصه‌گویی یکی از راهبردهای اصلی است که با آن می‌توان به عناصر باقی‌مانده و نوظهور جان بخشید. شخصیت‌های مقاوم و مطیع، حوادث مشابهی را از منظرهایی متفاوت روایت می‌کنند. آن‌ها از طریق روایات خود، گسست‌هایی در متن ایجاد می‌کنند، خوانندگان مکث می‌کنند، سؤال می‌پرسند و در نتیجه، مشروعیت گفتمان غالب به چالش کشیده می‌شود. پس علی‌رغم ماهیت تأییدی روایت‌های شخصیت‌های مطیع، روایت‌های متضاد شخصیت‌های دگراندیش، خوانندگان را قادر می‌سازند تا شبکه هژمونیک معانی را بازبینی کنند.

براین‌اساس، شخصیت‌های دگراندیش تلاش می‌کنند تا گفتمان هژمونیک را واسازی و صحت و انسداد روایت شخصیت‌های سرکوب‌شده را بررسی کنند. شخصیت‌های سرکوب‌شده که به دنبال همگون‌سازی هستند، نوعی نفرت از خود و از خودبیگانگی را روایت می‌کنند: از یک سو خود را فاقد معیارهای گفتمان مسلط می‌دانند و از سوی دیگر، به‌عنوان اعضای اجتماع خود نگریسته نمی‌شوند؛ بنابراین

نفرت از خود اولین و مخرب‌ترین اثر همگون‌سازی است. «اردریچ» و «سیلکو» عناصر باقی‌مانده و نوظهور را برای ایجاد گسست در متون خود به کار می‌برند. در این شکاف‌ها، تخریب گره‌گاه‌ها صورت می‌گیرد و شخصیت‌ها می‌توانند گفتمان غالب را دچار بحران کنند. در نتیجه، معانی جایگزین نمایان می‌شوند و به پایه‌های ثابت و قته‌ها حمله می‌کنند. به علاوه، انسداد دلالت هژمون، قدرت خود را در اختصاص معنای مطلوب به عناصر از دست می‌دهد.

به همین ترتیب، دگراندیشی صرفاً «امتناع جنبه‌ای از سلطه» نیست؛ بلکه مکانیسمی ویرانگر است که هدف آن احیای ضدگفتمان‌ها است.

همان‌طور که در مقدمه تحقیق آمد، رمان‌های مورد بررسی از الگویی خاص برای مقاومت پیروی می‌کنند و همین موضوع نگارنده را بر آن داشت تا استراتژی مقاومت فرهنگی را به تصویر بکشد. پس می‌توان گفت، فرهنگ‌های تحت فشار گفتمان برتر (هژمون)، می‌توانند به‌عنوان اولین گام بر عناصر باقی‌مانده و نوظهور فرهنگ خود چنگ زنند و از آن‌ها برای ایجاد گسست در گفتمان برتر استفاده کنند. در مرحله بعد گره‌گاه‌های گفتمان مسلط نفی می‌شوند و به حالت تعلیق درخواهند آمد. مهم‌ترین پیامد نفی و تعلیق گره‌گاه‌های گفتمان مسلط و اساسی این گره‌گاه‌ها خواهد بود که این خود به‌واسطه آگاهی افراد از سایر احتمالات معنایی در حوزه گفتمان‌گویی می‌باشد. پس‌از آن، افراد شروع به مفصل‌بندی عناصر و برساخت وقفه می‌کنند. در نهایت، این فرایند منجر به برساخت گفتمان ضد هژمون خواهد شد.

Works Cited

- Allen, P. G. (1979). The psychological landscape of ceremony. *American Indian Quarterly*, 5(1), 7-12. Doi:10.2307/1184719.
- Althusser, L. (2004). Ideological state apparatus. In J. Rivkin & M. Ryan (Eds.), *Literary theory: An anthology* (pp. 693-702). Oxford Blackwell Publishers.
- Bird, G. (1993). Towards a decolonization of the mind and text 1: Leslie Marmon Silko's Ceremony. *Wicazo Sa Review*, 9(2), 1-8.
- Bose, B. (2012). Narrative strategies and the politics of representation in Louise Erdrich's Tracks. *Journal of Postcolonial Writing*, 48(3), 267-280. Doi:10.1080/17449855.2012.678709
- Bowers, N., Silet, C. L. P., & Vizenor, G. (1981). An interview with Gerald Vizenor. *Melus*, 12(2), 41-49.
- Erdrich, L. (2004). *Tracks*. USA: Harper Collins Publishers.
- Erdrich, L. (2012). *The Round House*. USA: Harper Collins Publishers.
- Evers, L. (1985). Words and place. In A. Wiget (Ed.), *Critical essays on Native American literature*. Boston: GK Hall3-17 ..
- Garcia, R. (1983). Senses of place in Ceremony. *MELUS*, 10(4), 5-11.
- Gilderhus, N. (1994). The art of storytelling in Leslie Marmon Silko's 'Ceremony'. *The English Journal*, 83(2), 70-74.
- Greenblatt, S. (2010). *Cultural mobility: A manifesto*. UK: Cambridge University Press.
- Hobbs, M. (1994). Living in-between: Tayo as radical reader in Leslie Marmon Silko's "Ceremony". *Western American Literature*, 28(4), 301-312.
- Jorgenson, M., & Phillips, L. J. (2002). *Discourse analysis as theory and method*. CA: SAGE Publications Ltd.
- Kristeva, J. (1980). *Desire in language: A semiotic approach to literature and art*. USA: Columbia UP.
- Laclau, E., & Mouffee (2001). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. London: Verso.
- Mishra, J. (2013). Resisting colonialism: Strategies of subversion in Leslie Marmon Silko's Ceremony. *Journal of the Indian Academy of Applied Psychology*, 39(1), 157-165.
- Naithani, S. (2010). *The story-time of the British Empire: Colonial and postcolonia folkloristics* (1st Ed.). USA: University Press of Mississippi.
- Rand, N.R. (1995). Surviving what haunts you: The art of invisibility in Ceremony, The Ghost Writer and Beloved. *MELUS*, 20(3), 21-32
- Ortiz, S.J. (2010). Towards a national Indian literature: Cultural authenticity in nationalism. In H. Bloom et al. (Eds.), *Exploration and colonization* (pp7-15) Infobase Publishing.

- Owens, L. (1992). *Other destinies: Understanding the American Indian novel*. US: University of Oklahoma Press.
- Ritskes, Sium, A. & Eric. (2013). Speaking truth to power: Indigenous storytelling as an act of living resistance. *Decolonization: Indigeneity, Education and Society*, 2(1), I-X
- Satterlee, M. (2006). Landscape imagery and memory in the narrative of trauma: A closer look at Leslie Marmon Silko's "Ceremony". *Interdisciplinary Studies in Literature and Environment*, 13(2), 73-92
- Sellers, S.A. (2012). Resistance, reclamation, and redefinition in contemporary Native American women's writing. *American Indian Quarterly*, 36(3), 355-378
- Silko, L.M. (1977). *Ceremony*. USA: Penguin Books.
- Silko, L.M. (1991). *Almanac of the dead*. USA: Simon and Schuster.
- Sinfield, A. (1992). *Faultlines: Cultural materialism and the politics of dissidence reading*. USA: University of California Press.
- Teuton, S.K. (2008). *Red land, Red Power: Grounding knowledge in the American Indian novel*. USA: Duke University Press.
- Vizenor, G. (2009). *Native liberty: Natural reason and cultural survivance*. New York and London: University of Nebraska Press.
- Williams, R. (1977). *Marxism and literature*. London: Oxford.

